

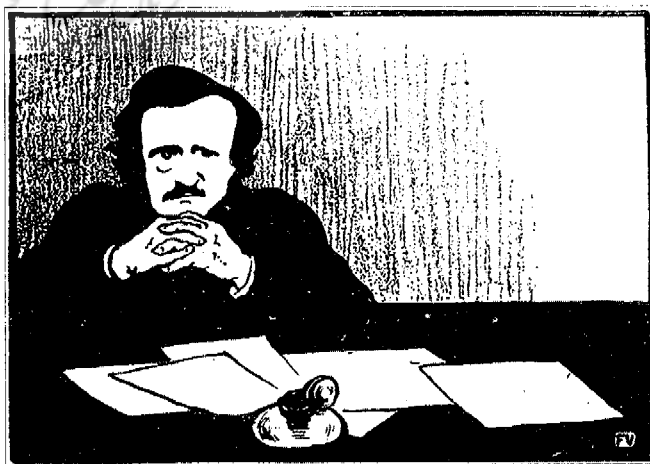
ادگار آلن پو، نابغه پریشان خیال

• فریبا حاج‌دایی



کتاب

بی‌تردید چیزی که ما مردم را به هم نزدیک می‌کند و یا خوانندگان داستان‌های کوتاه را به طرف آثار ادگار آلن پو می‌کشاند این است که همگی باید بمیریم. داستان‌های ادگار آلن پو پر است از مرگ، مرگ‌هایی غالباً بی‌دلیل و یا به انگیزه انتقام که ترس و وحشت غریبی به دل انسان می‌اندازد. اغلب آدم‌های داستانی او عاشق زنان زیبایی هستند که چیزی به مرگشان نمانده، زانی که به آرامی تسلیم مرگ می‌شوند، بی‌آن‌که مرگشان خواب کسی را آشفته کند. نمی‌توان بهترین آثار او را خواند و یا بازخواند و برخورد نلرزید. این داستان‌ها محصول ادغام آگاهانه تخیل و ذهن تحلیل‌گر آلن پو است، به نظر او الهام لازم هست ولی کافی نیست: «اشتباهی بزرگتر از این نیست که فکر کنیم اصالت حقیقی صرفاً مربوط به الهام است. آفرینش اصیل یعنی تلفیقی از سر دقت، صبر، آگاهی و ادراک.» واقع‌نمایی از دلمشغولی‌های اصلی اوست و داستان‌هایش چنان واقعی است که فقط آن لحظه که پایان می‌یابد و پاهای خواننده محکم بر زمین سرد و سخت واقعیت کوبیده می‌شود قدر و قیمت فضای تخیلی نابش به چشم می‌آید. «دقت هرچه بیشتر در وصف جزئیات، داستان را باورپذیر و واقعی می‌کند. نویسنده می‌تواند کاری کند که خواننده با چشمش بشنود و با گوشش ببیند.» جزئیات وحشت‌آور داستان‌های او این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا این قصه‌ها صرفاً بازی تخیل اوست و یا بیان واقعی وحشتی که او در عمق قلبش حس می‌کرده است؟! او چنان واقعی می‌نویسد که بعید است تجربه مستقیم نویسنده در آن دخیل نباشد. در این شکی نیست که او هم مانند دیگر نویسندگان موفق، مواد خام داستان‌هایش را از تجربه‌های مستقیم خود می‌گیرد، ولی این به آن معنا نیست که او خودش همان است که می‌نویسد و اگر این‌طور نیست پس او کیست؟



این‌که در چند سال آتی دقیقاً چه بر ادگار رفته مطمئن نیستیم و شاید چندان هم مهم نباشد که بدانیم او دقیقاً لحظه به لحظه یا ماه تا ماه چه می‌کرده ولی یقین داریم در همان حال که فقر امانش را بریده می‌نوشته و می‌نوشته. او از چهارده سالگی شاعری می‌کرده و روزهایش را به سرودن شعر می‌گذرانده و به تشویق دوستش در همان هجده سالگی به انتشار کتاب شعر کوچک و کم‌جمعی

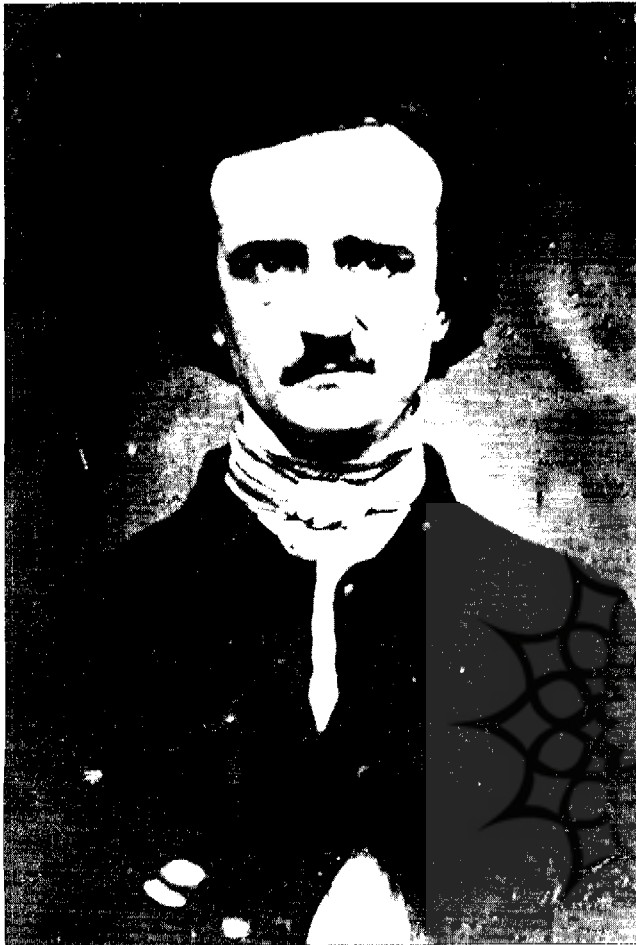


ادگار آلن پو به سال ۱۸۰۹ به دنیا می‌آید. پدر و مادرش هنرپیشه‌های دوره‌گردی هستند که از شهری به شهری می‌روند و نمایش اجرا می‌کنند. آن‌ها رنگ یک خانه واقعی را به چشم نمی‌بینند، اتاق هتل‌های مختلف خانه آن‌ها است. نه ماهه است که پدرش، که هنرپیشه درجه دو و پرنوش قهار است، می‌رود و گم‌وگور می‌شود و دو ساله است که مادرش در ریچموند ویرجینیا، در سن بیست و چهار سالگی و به مرض سل، از دنیا می‌رود و ادگار می‌ماند و یک برادر و یک خواهر نوزاد. مرگ مادر ضربه بزرگی است و ادگار همیشه، خودآگاه و ناخودآگاه، مادر را درحالی به خاطر دارد که خون استفراغ می‌کند و مردان شومی در لباس سیاه او را می‌برند. مردی به نام جان آلن که از زنش بچه ندارد ادگار را به خانه می‌برد و ادگار خواهر و برادرش را تا ابد گم می‌کند. جان آلن هیچ‌وقت نمی‌تواند ادگار را چون بچه واقعی خود دوست بدارد و همین صدمه شدیدی به روح ادگار وارد می‌کند و برعکس زن آلن، نامادری ادگار، تا می‌تواند لوسش می‌کند و این نازپروردگی از او یک بچه‌ننه مادام‌العمر می‌سازد.

چهار ساله است که به مدرسه خوبی فرستاده می‌شود و تا هفده سالگی در بهترین مدارس ممکن درس می‌خواند. در هفده سالگی به پیش‌دانشگاهی می‌رود و بعد به دانشگاهی در شارلوتس‌ویل ویرجینیا. در آن روزها فرصت رفتن به دانشگاه برای همه جوانان دست نمی‌دهد و ادگار شانس آورده، شانس که نمی‌تواند از آن استفاده کند. وضع مالی جان آلن از همیشه بهتر است ولی به دلایلی ادگار را در مضیقه مالی نگه می‌دارد و جیب ادگار همیشه خالی است و او مجبور است دائم از این و آن پول قرض کند. البته آدم‌های اهل معامله در شارلوتس‌ویل که او را پسر جان آلن می‌دانند به راحتی به او پول قرض می‌دهند و مطمئن هستند که پول‌شان راه دوری نمی‌رود، اما این همه ماجرا نیست. متأسفانه ادگار پرنوش هم هست و به قمار هم اقبال دارد. اگرچه با این‌همه، توانسته بنویسد و بیافریند، اما دوره‌هایی هم بوده که نمی‌توانسته بی‌مسکرات سر کند و این اعتیاد گه‌گاه کار دستش می‌دهد. او مشکل خود را می‌داند و در داستان «گرچه سیاه» می‌نویسد: «چه کسی از ارتکاب صدمه‌کار احمقانه یا ردیلانه خود در شگفت نمانده؟ کاری که می‌دانسته نباید مرتکب شود».

اولین سال تحصیلی دانشگاهی به پایان می‌رسد. زندگی تا به حال چندان بد هم با او تا نکرده، اما مشکلاتش پیش رو است. ناپدری‌اش، آلن، با چشم بصیرت فهمیده که ادگار قدر پول را نمی‌داند و توپ به دارایی‌اش خواهد بست، پس، از بازپرداخت قرض‌هایی که ادگار بار آورده سر باز می‌زند و او را نیمه مقروض رها می‌کند و این پایان رؤیای تحصیلات دانشگاهی اوست. جان آلن، ادگار را به خانه می‌برد و از او می‌خواهد که به شغل خودش رو بیاورد. درخواستی که ادگار هجده ساله را وامی‌دارد برای همیشه خانه جان آلن را ترک کند. او تنها یک‌بار دیگر به آن‌جا برمی‌گردد، به هنگام مرگ نامادری نازنین‌اش.

ادگار هجده ساله می‌خواهد به تنهایی با دنیا روبه‌رو شود و به آلن ثابت کند که می‌تواند روی پای خودش بایستد. او می‌خواهد مشهور باشد تا همه درباره‌اش حرف بزنند و حتی بدنامی را به نادیده گرفته شدن ترجیح می‌دهد.



به نام «تیمور لنگ و دیگر اشعار» دست می‌زند. از این کتاب تنها چند جلد آن هم به سختی فروش می‌رود. ولی ادگار از پا نمی‌نشیند و دو سال بعد کتاب دیگری با نام «الاعراف، تیمور لنگ و دیگر اشعار» به بازار می‌فرستد. این کتاب در واقع تجدید نظر شده و بسط یافته کتاب اول و همچنان مورد بی‌مهری است. اما کتاب او بالاخره مطرح و دیده می‌شود، اگرچه به دلیل قرار گرفتن در رده «کتاب شعرهای بد».

سال ۱۸۳۱ است و ادگار در نیویورک مستقر شده و جز فروش کتاب ممر درآمد دیگری ندارد، می‌شود گفت او اولین نویسنده حرفه‌ای امریکایی است. امروزه بیشتر نویسندگان امریکایی حرفه‌ای هستند ولی در زمان آن پو نویسندگی شغل دوم و فرعی بود و نویسندگان از شغل‌های دیگری نان می‌خوردند. چاپ جدیدی از اشعارش را با عنوان «صرفاً اشعار» منتشر می‌کند که باز هم پولی برایش به ارمغان نمی‌آورد. ادگار تنه‌است و تنهایی را دوست ندارد. خاله و دخترخاله‌اش را در بالتیمور پیدا می‌کند و پیش آن‌ها می‌رود. آن‌ها از او هم فقیرترند و باری بردوش او به حساب می‌آیند. ولی برای ادگار که تشنه محبت است، داشتن خانواده از هر چیزی مهم‌تر است. بالتیمور در آن زمان از مراکز فعال نشر است و طبیعی‌ست که می‌تواند برای ادگار که تصمیم گرفته فقط از راه قلم گذران کند، جای خوبی باشد. او که با شعرهایش نتوانسته جلب توجه کند به داستان‌نویسی رومی‌آورد و دیوانه‌وار می‌نویسد تا عاقبت در سال ۱۸۳۳ «دست‌نوشته‌ای در بطری» او برنده جایزه بهترین داستان کوتاه می‌شود. این داستان بیانگر مهارت فوق‌العاده او در نوشتن داستان کوتاه است. او بعدها از جان‌مایه این داستان عجیب دریایی در بسیاری از آثارش استفاده می‌کند، ماجراجویی تنهایی که بلاهای فیزیکی و روانی فراوانی به سرش می‌آید.

فقر نزدیک است آلن پو را از پای درآورد که شانس به او رو می‌آورد؛ مجله «پیام ادبیات جنوب» به توصیه یکی از داوران همان مسابقه «بهترین داستان‌های کوتاه» از او می‌خواهد به ریچموند برود و درباره کتاب‌های تازه چاپ شده نقد بنویسد. به زودی اسم ادگار و مجله با هم برسر زبان‌ها می‌افتد. خیلی‌ها مجله را فقط به خاطر نقدهای او می‌خوانند. او عقایدی آن‌چنان جنجالی دارد که تا آن زمان نظیرش درباره هنر نوشتن ابراز نشده بود. او جلاد نقد است و همین، تعداد دشمنانش را بردوستان فروزی می‌بخشد. بعضی‌ها معتقدند که او نقاد عادل نبوده و جا داشته نظراتش را کمی دوستانه‌تر ابراز کند.

حالا پو در سه حوزه اصلی ادبیات - نقد، داستان کوتاه و شعر - سرچینان است. داستان‌های دلهره‌آور او، که آدم‌هایش را در موقعیت‌های کاملاً استثنایی قرار می‌دهد، شهرت جهانی پیدا کرده. این داستان‌ها خود وحشت را نشان نمی‌دهد، بلکه تخیل خواننده را طوری به کار می‌گیرد که به خودی‌خود درگیر آن وحشت بشود. او از نخستین خلاقان داستان مدرن کارآگاهی هم هست، داستان‌هایی که اغلب راوی گیج و سربه‌هوایی طرح پیچیده آن را به همراه خواننده پیش می‌برد. تا وقتی خود پو زنده است داستان‌های کارآگاهی‌اش با اقبال بیشتری روبه‌رو می‌شود و داستان‌های دلهره‌آورش نیز بعدها خواننده زیادی پیدا می‌کند.

شعرهایش هم آهنگین است و کلمات را به خاطر ریتم و آهنگ‌شان انتخاب می‌کند. شعر مشهور «کلاغ» نمونه خوبی است براین مدعا. به باور او شعر باید مایه لذت باشد و نه نمایان‌گر حقیقت؛ به‌خصوص از نوع تلخ. نقدهای او که جای خود را دارد. قصد او این است که کشور جوان امریکا صاحب ادبیات ملی شود و به همین دلیل به هنگام نقد نه با کسی تعارف تکه‌پاره می‌کند و نه نان قرض می‌دهد. خیلی‌ها شاکی‌اند که خودش و نقدهایش به سردی یک قضیه سخت هندسی هستند و شاید از همین‌جاست که او بی‌نهایت دشمن دارد و بی‌دوست مانده است.

به زودی خاله و دخترخاله‌اش، ویرجینیا، را پیش خودش به ریچموند می‌آورد. ادگار هرچه در اجتماع و محیط کاری تلخ و گندیدماغ است در خانه تا بخواهی شیرین و دوست‌داشتنی‌ست؛ او قدر خانواده تازه‌یافته‌اش را می‌داند و دست آخر با دخترخاله بی‌چهارده سال خود که نصف خودش سن دارد ازدواج می‌کند. او بیست و هشت ساله است و ویرجینیا چهارده ساله. می‌گویند ترس از دست دادن خاله‌اش که جای نامداری را پرکرده، ادگار را واداشته که تن به این ازدواج دهد. چیزی نمی‌گذرد که شغلش را از دست می‌دهد. او به شدت حساس است و مرتب



دستخوش افسردگی می‌شود و در این حال نمی‌تواند در برابر وسوسه پرنوشتی مقاومت کند. وقتی برای بار اول که پس از پرنوشتی به دفتر مجله می‌رود و مجش را می‌گیرند، قول می‌دهد که دیگر تکرار نکند و وقتی دو بار دیگر با همین حال و هوا در دفتر مجله حضور می‌یابد، عذرش را می‌خواهند.

گرچه پرنوش است ولی سردبیر و ویراستار خوبی است و همیشه مجله‌ای پیدا می‌شود که به او کار بدهد. ولی کارش را خیلی زود از دست می‌دهد، او قادر به کنترل خودش نیست.

شعر کلاغ برای اولین بار در ۲۹ ژانویه ۱۸۴۵ در نیویورک، شهری که مدتی است در آنجا زندگی می‌کند، به چاپ می‌رسد. انتشار شعر کلاغ مقارن است با اوج رمانتیسیسم در اروپا که منبع الهام امریکایی‌ها هم هست. آن‌ها همچون اروپایی‌ها از نگاه خردمندانه و یکسان به هستی خسته شده‌اند و در پی نگاه فردی و قوانین فردی هستند. آن‌ها شعر و نوشته‌ای را می‌پسندند که نمایانگر فردیت انسانی باشد. شعر و داستانی که نه دنیای واقعی، بلکه رؤیا و الهام را به زندگی آن‌ها بیاورد. کلاغ شعری ست خودبسا، کاملاً منقطع از دنیای روزمره عقل سلیم و حاوی خواب و خیال‌های رؤیایی اثیری و گریزپا. کلاغ با استقبال بی‌نظیر در سراسر ایالات متحده و حتی خارج از آن روبه رو می‌شود و بارها و بارها در روزنامه‌ها و مجلات گوناگون به چاپ می‌رسد، اما از آن‌ها چند دلاری بیشتر نصیب ادگار نمی‌شود. ۱۸۴۵ برای او سال خوبی است. دومین مجموعه داستانش چاپ می‌شود و موقعیت شغلی مناسب‌تری پیدا می‌کند، گرچه به‌رغم این‌ها، همچنان با فقر دست به‌گریبان است. در اواخر ۱۸۴۶ چنان پریشان احوال است که دو نشریه نیویورکی از دوستان آن‌بو درخواست اعانه برای او و خانواده‌اش می‌کنند؛ ویرجینیا مسلول است و کلبه کوچک و چوبی آن‌ها هیچ وسیله گرمایی ندارد.

او مستعد است، باهوش است، حق زندگی بهتری را دارد اما روزگار همواره شاخ‌اش را شکسته، پس چاره‌ای نمی‌بیند جز آن‌که به دنیای رؤیاهایش پناه ببرد. او با صدای بلند رؤیا می‌بیند و خواننده را شاهد حوادث خارق‌عادتی می‌کند که با لذت در رؤیاهایش ساخته و پرداخته است. «من یک رؤیابردازم. همه در آستانه خواب رؤیا می‌یافتند و وقتی خواب‌شان عمیق می‌شود آن رؤیاها را فراموش می‌کنند. من توان آن را دارم که از آستانه خواب برگردم و رؤیاهایم را نیز با خود برگردانم و آن‌ها را بنویسم. در واقع مواد خام داستان‌های من رؤیاهایم هستند.»

سرانجام بیماری ویرجینیا که از سال ۱۸۴۲ شروع شده در ۳۰ ژانویه ۱۸۴۷ جانش را می‌گیرد و مرگ او ادگار را به لبه جنون می‌کشاند. انگار تقدیر اوست که زن‌هایی را که دوست می‌دارد از دست بدهد: مادرش، نامادریش و حالا ویرجینیا. بعد از مرگ ویرجینیا ادگار متوجه موقعیت بد خود در نیویورک می‌شود، او که همیشه در حال بحث و جدل با منتقدان و ملائطی‌های نیویورکی بوده متوجه می‌شود که قافیه را باخته است. «در مورد ادبیات نباید آداب‌دان بود، باید حقیقت را گفت.» او حقیقت را گفته برای همین دوستی ندارد و همه دشمن‌اند. پس به

ریچموند فیلادلفیا برمی‌گردد تا شاید سارا، عشق نوجوانی‌اش را پیدا کند و با او ازدواج کند که موفق نمی‌شود. او در حالی که دوره آثار بزرگش سپری شده هنوز هم می‌نویسد.

در ۱۸۴۹ در ریچموند سخنرانی‌ای می‌کند در باب ادبیات و چند هفته بعد مرده او را، در حالی که هیچ‌کس غم ندیدن او را ندارد و هیچ‌کس از مرگش متأثر نیست، در یکی از خیابان‌های بالتیمور پیدا می‌کنند و هیچ‌گاه معلوم نمی‌شود او کی و چرا به بالتیمور رفته و چرا مرده است. □

منبع:

The Complete Illustrated Works of Edgar Allan Poe

Published by Octopus Group LTD - 2003